

بسمه تعالی

ای پیامبر اکرم اگر می‌خواهی با ورع‌ترین افراد باشی مابین مردم زهد در دنیا را انتخاب کن و میل و رغبت خود را در مورد آخرت قرار ده.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خدای متعال عرضه داشت: خوب حالا می‌خواهم زاهد شوم چگونه زهد در دنیا را انتخاب کنم.

حضرت حق در جواب ایشان فرمودند: در امور مادی قناعت و کفاف در خوراک، طعام و پوشش و لباس داشته باشند.

اولاً مقصود اروع الناس، با ورع‌ترین، مقصود فقط ترک گناه نیست، بلکه یک قدم بالاتر از علایم و سیاق حدیث معلوم می‌شود، ترک غیر خدا نه فقط ترک گناه، یعنی از غیر خدا گذشتن از اشاراتی که بعد معلوم می‌شود.

زهد فی الدنيا داریم، زهد ان الدنيا داریم، یک موقع انسان زهد می‌ورزد، نسبت به دنیا علاقه خود را از مادیات کم می‌کند و به ضروریات اکتفا، اما مقصد و مقصود او رسیدن به درجات بهشتی، قصر، حور، قلمان و باغ‌ها و نعم بهشتی است، برای این که بعضی‌ها گرفتاری‌های آخرتشان کمتر شود در مادیات کمتر فرو می‌روند برای اینکه حساب و کتابشان کمتر و آسانتر و مشکلات آنها کمتر شود و حتی بعضی‌ها که جنبه‌های آخرتی در نظر ندارند بلکه جنبه‌های مادی "ترک الدنيا لی الدنيا" مثلاً از مال و ثروت می‌گذرد برای این که به مقام ریاست برسد. درباره اولی که زاهد بوده یعنی از نظر مالی چندان خبری نبود اما برای اینکه به ریاست برسد، حق آقا امیرالمؤمنین علیه السلام را با همین زهد ظاهری حفظ کنند، اینها به آن معنا نیست ولیکن زهد واقعی با ورع افراد و پرهیز و ترک غیر خدا بدست می‌آید.

زهد در دنیا بدین معناست که به امور مادی حتی کم، یعنی به یک خانه ساده، لوازم زندگی معمولی و ساده و حتی امور دیگر هم دل نبندد. یعنی این که اینها را مظاهر جمال خدا ببیند. نمی‌شود انسان دارای وسیله‌ای که از نظر رنگ و شمایل زیبا است، مثل ماشین و لوازم منزل بگوید من دوست ندارم یعنی زیاد دوست نباشد، امکان ندارد. حالا یکی از مظاهر دنیا زن است. در روایات داریم که یکی از روش‌ها و اخلاق انبیاء حب النساء بوده است. در یک روایتی داریم که بنده هر چه ایمانش قوی‌تر می‌شود، علاقه او به زن بیشتر می‌شود، حال آنکه باید به عکس بگوییم [یعنی وقتی ایمانش بالاتر می‌رود محبت خدا در دل بیشتر و قوی‌تر می‌شود، نسبت به زن بی‌علاقه‌تر می‌شود، نه، می‌گوید بیشتر می‌شود. چرا؟ چون زن را مظهر جمال خدا می‌بیند و لذا به او محبت می‌کند، اخلاق

خوب نشان می‌دهد. فرزند هم همینطور، یعنی او را جمال خدا می‌بیند و آن وقت خود خدا هم علاقه‌اش را در دل قرار داده است، همانطور که وقتی زن را عقد می‌کند با اینکه قبل از آن دختر نامحرمی بود و کاری به این نداشت ولی وقتی ازدواج پیش می‌آید، محبت شدید را خدا قرار می‌دهد و هر چی هم ایمان او قوی‌تر می‌شود، محبتش بیشتر می‌شود در راستای خدا و فرزند هم همینطور.

فرزند همان موقع که به دنیا می‌آید، خدا محبتش را در دل پدر، مادر، وابستگان قرار می‌دهد و هرچی هم این محبت بیشتر بشود بهتر است. این بیشترین نه معنایش این است که بیشتر از خدا و معنویت، نه، تازه به عشق خدا، به عشق جمال خدا این فرزند زیبای خود را محبت و علاقه‌اش بیشتر می‌شود کما اینکه درباره زن و وسایل زندگی همینطور.

خدا زیباست و زیباآفرین هم هستش و این مسائل را هم که به اندازه ضرورت به آنها اکتفا می‌کند مثل لباس و امثال ذلک اینها را محبتش را خدا در دل قرار داده، کسی بگوید من آب را دوست ندارم، کسی بگوید من مایعات را دوست ندارم، اصلاً همچین چیزی نمی‌شود و شبیه به دروغ است، خود خدا قرار داده رنگ، بو و زیبایی اون میوه را و رنگارنگ قرار داده و خوش طعم و ذائقه انسان را هم طوری خلق کرده که علاقه‌مند باشه منتها به اندازه و با علاقه و با یاد خدا بخورد.

اون فقره از مناجات خمسۀ الاشعر داریم که خدایا استغفار می‌کنم از هر لذتی که به غیر ذکر تو باشد ظاهراً معنایش این نیست که من لذت از خوراک نداشته باشم، لذت از آشامیدن آب نداشته باشم، نه می‌خواهد بگوید که انسان با یاد خدا بخورد، با یاد خدا بیاشامد.

و یا در مورد لباس، خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد و زینت کردن را هم دوست دارد؛ روایات داریم. حالا لباسی که زیباست از نظر رنگی مرد، زن، پدر، مادر یا هر کسی می‌پوشد لذت می‌برد از رنگ لباسی که جذاب و شفاف است. برای بیرون رفتن برای این که جذابیت نداشته باشد، خانم‌های معفقه و محجبه مراعات می‌کنند چون نامحرمان بیرون هستند، چادرهای سیاه و تیره و لباس‌های تیره در زیر چادر می‌پوشند که اگر باد زد و چادر کنار رفت جذابیتی برای بیننده نداشته باشد، اما در منزل لباس‌های رنگی و زیبا را می‌پوشد به عشق خدا، این دنیاپرستی نیست این در واقع آخرت است. حالا در این زمینه روایات هم از ائمه معصومین علیهم السلام داریم.

امام صادق (ع) می‌فرماید: زهد در دنیا این نیست که مال را ضایع و نابود کنیم، خدا طیبات از رزق، خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها، لباس و چیزهای دیگر، این را نباید حرام کنیم، بگوییم حالا که ما زاهد شدیم برخودم حرام می‌کنم.

بعد حضرت توضیح می‌دهد: اطمینان شما و آرامش شما به آنچه که در دست شما هست، بیشتر نباشد از اطمینان قلبی که باید به خدا داشته باشید. من به دوستان طلبه عرض می‌کنم، می‌گویم توکل این نیست که اگر طلبه‌ای فقیر باشد، توکل بر خدا کند و آیه را هم بخواند «اگر فقیر باشند خداوند آنان را بی‌نیاز می‌کند» گرچه چنین است تجربه نشان داده که اگر دختر و پسر از دواج کنند و از نظر مالی فقیر باشند خداوند رزق و روزی‌شان را می‌رساند و در یک روایت دیگری هم داریم، بیشتر هم می‌رساند.

روایت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که ازدواج کنید، تازه رزق و روزی بیشتر می‌شود. برخلاف این محاسبات ریاضی که بعضی‌ها می‌گویند حالا ما مجردیم خرجمان ماهی یک میلیون است وقتی ازدواج ماهی سه میلیون می‌شود از کجا بیاوریم. جوابش این است که آن موقع بیشتر می‌شود، تجربه نشان داده است.

در مورد موضوع اطمینان قلبی هم چنین است. من می‌گویم وقتی شما فقیر هم نباشید پول تو جیبیت باشد، یک میلیارد هم داشته باشی، می‌خواهی ازدواج کنی، توکل بر خدا کن نه توکل بر پولی که در جیب داری، به آنچه که در دست داری اطمینان بیشتر نباشد از آنچه که قلباً باید به خدا اطمینان داشته باشی، این زهد واقعی است یعنی رغبت و میلی به این مادیات و آثار مادی نباشد.

نسبت به رساندن خدا از راه‌های غیبی خداوند عجیب و غریب برای افراد درست می‌کند که گاهی مواقع آن کسی که از نظر درآمد، پایین است می‌بینید بالاتر می‌رود از آن کسی که درآمدش دو برابر یا چند برابر است و آخر سر می‌بینی جلوتر رفته نسبت به دیگران مثل آن شخص فقیری که آمد خدمت امام زین العابدین علیه السلام اظهار فقر و قرض کرد، حضرت تا این جمله را شنید و متوجه گرفتاری او شد، گریه‌اش گرفت، سؤال کردن برای خاطر فقر مؤمن و مقروض بودن اوست، چیزی هم نداشتند که به او بدهند، خدا رحمت کند مرحوم آیت الله غروی کاشانی «ره» در تهران که محضر ایشان درس می‌خواندیم گاهی اوقات می‌رفتیم سری به ایشان می‌زدیم، پیرمرد بود و در خانه می‌نشست، بعضی‌ها می‌آمدند به او رو می‌زدند، می‌گفت هیچ چی در خانه نیست، بشینید اگر تا ظهر پول رسید می‌دهم خدمت شما، قالیچه را ببر بفروش کارت درست شود و آیت الله بهاءالدینی گاهی اوقات که نداشتند، آقا عبداللہی بود پیرمرد صدا می‌زد فلانی گرفتاری داری پول را قرضی از طرف من به او بده که من الان ندارم تا بعداً بهت بدم، حالا امام سجاد علیه السلام هم چیزی در خانه نداشت گریه‌اش گرفت بلند شدند و رفتند یک عده از این اطرافیان شروع کردند پشت سر امام غیبت کردند، عجیب است امامان می‌گویند عالم و آدم را می‌توانیم تصرف کنیم، گاهی مواقع هم این طوری دوستشان آمده، گریه می‌کند چیزی ندارد به او بدهد، شخصی که این مطلب را شنید، دوست امام بود، ناراحت شد، برگشت و جریان را به حضرت عرض کرد، حضرت فرمودند:

عیبی ندارد، کارت را درست می‌کنیم و درست شد. چه جور؟ به کنیز فرمودند: چی برای افطار شب دارید؟ عرض کرد؟ دو قرص نان. فرمودند: بگیر، کارت حل شد، این هم گرفت و رفت و دید اصلاً نمی‌شد خورد از بس خشکیده و سفت است، گفت چگونه کار ما حل شد با این دو تا نان، خلاصه تو راه رفت دید که نان را که نمی‌تواند، بخورد، ماهی فروش هم توی راه ماهی‌ها را فروخته بود و یکی مانده بود و کسی هم این ماهی را نمی‌خرید؛ گفت: بیا این یک دانه نان را بگیر و این ماهی را به ما بده و بعد هم رفت سر راه در بقالی دید، نمک با خاک قاطی شده و ارزشی نداشت یک دانه نان را هم داد به بقال و گفت این نمک‌ها را که با خاک مخلوط است را به من بده و با نان عوض کرد، رفتند منزل همین که خواستند ماهی را پاره بکنند شکم او را دیدند دغل‌الباب شد و دیدند ماهی فروش و بقال است، گفتند خیلی وضعت خراب است این نان قابل خوردن نیست، این نان را بگیرد، ماهی و نمک را هلاکت کردیم و رفتند، خلاصه آمد شکم ماهی را پاره کرد، مرواریدی در آن دید که از نظر قیمت و ارزش در دنیا بی‌نظیر است، گفت کارمون درست شد، همین که این جمله را گفت دومرتبه دیدند در می‌زنند، از طرف خانه امام سجاد (ع) پیغام فرستادند، کار تو درست شد، نان‌های خشک ما را به خودمان برگردان، تا وقت افطار یک نانی باشد. خلاصه رفت و مروارید را فروخت و کارش درست شد. همان‌ها دوباره غیبت حضرت را کردند که حضرت چند وقت برای طرف گریه می‌کردند، بین چطور وضعش خوب شده، خوب نمی‌دانستند، آیه قرآن داریم «خدا می‌رساند»

روایت دیگر درباره زهد در دنیا از امام صادق (ع) است، می‌فرماید: «اگر کسی واقعاً در مورد دنیا زهد بورزد، یعنی علاقه قلبی به این که مادیات کار ما را حل می‌کند، نباشد. خدا مسبب السباب است، اگر خواست می‌کند نخواست نمی‌کند، آتش سوزندگی دارد اما اگر نخواهد آتش برای حضرت ابراهیم سرد و سلام می‌شود، چاقوی تیز اثرش برندگی است ولیکن اگر خدا نخواهد گلوی اسماعیل را نمی‌برد. همه چیز دست خداست، دل به خدا می‌دهد اما در عین حال هم دنبال دنیا به اندازه ضرورت می‌رود.

خداوند حکمت را در قلب زاهد و زبان او قرار داده، زبان او به حکمت باز می‌شود، به او بصیرت و بینایی می‌دهد که مشکلات و عیب دنیا را بفهمد، درد او و دواي او چیست، بدون این که دلبستگی به این دنیا داشته باشد او را به دارالسلام منتقل می‌کند. نمونه‌اش حضرت امام «ره»، رهبر عزیزمان، الحق والانصاف با اینکه امکانات مادی در اختیارشان است اما اصلاً توجهی نمی‌کنند به خاطر جایگاهی که مقام معظم رهبری دارند، زندگی زاهدانه و ساده را پیش می‌برند. خوب یک جمعیت کثیری دارند به ایشان نگاه می‌کنند، ده‌ها میلیون آدم به ایشان نگاه می‌کنند، زندگی ساده ایشان، سی و خورده ای سال رهبری و مبارزات و ریاست جمهوری امتحان پس داده، اگر مثل ایشان

و امثال ایشان نبودند و دیگرانی که با وضع مالی متأسفانه بدنامی برای خواص درست کردن اصلاً دین و ایمانشان را از دست می‌دادند و اگر هم فعلاً باقی است به خاطر دیدشان نسبت به رهبر و امام است بزرگان چشم می‌اندازند یک مقدار آرامش می‌گیرند.

امام صادق (ع): روایت است که خداوند به او حکمت می‌دهد، مانند مقام معظم رهبری که چنین مطالب حکیمانه در سخنرانی‌ها و دستورات، فرمایشات و دین‌شناسی‌شان بروز می‌کند کسی که زهد ندارد، دائماً فکرش در زیاد کردن مال و ثروت است که خونه را عوض کند، ماشین را عوض کند و دائماً به این موضوع فکر می‌کند اما کسی که زهد دارد، دل‌بستگی‌اش را کم کرده و دائماً به فکر دین است و لذا در ابعاد مختلف اعتقادات، ایمان، احکام نورانی اسلام در آن زمینه قدم‌های زیادی را برمی‌دارد و در مسائل ماشاء... خیلی قوی، احکام نورانی گاهی اوقات به درجه اجتهاد و در اخلاق همچین، آیات و روایات اخلاقی در این زمینه زیاد است و حداقل در شبانه روز وقت می‌گذارد برای کتاب‌های اخلاقی مخصوصاً از مؤلفینی که خودشان متخلق بودند، کتاب قلب سلیم مرحوم آیت الله دستغیب «ره»، معراج الساده و جامع السعاده مرحوم نراقی که دو تا فرزند و پدر نوشتند و کتاب‌های دیگر.

مخصوصاً در موضوع اول که اعتقادات است خداشناسی او قوی می‌شود و کتاب‌های زیادی در رابطه با الله شناسی نوشتند که این خدایی که می‌خواهیم پرستیم کیست؟ چیست؟ چگونه می‌شود وصول الی الله پیدا کرد؟ آیا با نماز شب انسان به خدا می‌رسد یا راه‌های دیگر؟

اگر کسی این سه موضوع 1- زهد 2- فقاہت 3- بصیرت را خدا به او داده، تمام خیرات در دنیا و آخرت را به او داده است.

راوی می‌گوید: شنیدم از امام صادق (ع) فرمودند: وقتی که مؤمن از دنیا حالت تخرلی، تجافی، جدایی برایش حاصل شد، بالا می‌آید، اولین نتیجه‌ای که می‌گیرد محبت خدا در دلش می‌نشیند، پیش اهل دنیا می‌گویند مثل اینکه اختلاط فکری دارد، می‌بینند همه دنبال دنیا و مادیات می‌دوند این آقا عقل ندارد مثل این که برود دنبال خانه بالاتری، ماشین بهتری و وسایل بیشتری، مردم می‌گویند انگار کم عقلند، این گروه یعنی عشاق خدا و زاهدین در دنیا که درگیر محبت خدا هستند و خودشان رابه این روز انداخته‌اند، کما اینکه اصلاً دنیایی نیست.

حضرت سیدالشهدا (ع) یک نامه‌ای به محمدبن حنفی نوشتند که ظاهراً قبل و بعد هم ندارد، بسم الله را از امام حسین به برادر نوشتند که امام حسین چه فکری دارد اصلاً چه ارتباطی داشت این نامه با آن اندیشه‌های برادرشان محمدبن حنفیه که این جمله را نوشت: گویا اصلاً دنیایی نیست، گویا آخرت همیشه است یعنی همین الان ما تو

آخرتیم، یعنی آخرت شروع شده است. و در برخی روایات آمده که قیامت انسان از وقت مرگ شروع می‌شود ولیکن اولیای الهی، معصومین علیهم السلام آخرتشان همین الان است؛ یعنی چیزی که در بهشت می‌خواهند به آن برسند از لذات بهشتی اولیای الهی در همین دنیا می‌چشند، از محبت و عشق خدا در همین دنیا لذتی می‌کشند که هر بهشتی می‌چشد و می‌کشد.

دیگر مشغول غیرخدایی نیستند. خوب سالیان دراز مرحوم آیت الله بهجت «ره» یک زندگی ساده، فرشی در خانه‌اش داشت که نخ‌هاش مونده بود و پشمش رفته بود، اصلاً آدم تعجب می‌کرد از فرشی که در خانه ایشان است، در زندگی هم تمیز بود و به کمترین چیز قابل فروش نبود. ما یک موقع رفتیم فومن رشت یک مدرسه علمیه که به نام ایشان بود کنار یک خیابان مهمی هم بود از نظر قیمت، فهمیدیم این برای آیت الله بهجت بوده ارثیه پدر که یک جا وقف کرده بود برای حوزه علمیه، گفتیم نگاه کن اون ثروت اما ایشان یک بار هم نرفت فومن بینه این خانه‌ها، ملک‌ها چیکار می‌کنند، فقط یک جا بلد بود بره و اون هم مشهد و جای دیگر هم نمی‌رفت. اولین فرصتی که در تعطیلات پیدا می‌شد می‌رفتند مشهد و آخر هم برمی‌گشتند به قم، مرحوم علامه طباطبایی هم همینطور بود. حالا مقصود این است که آیت الله بهجت داشتند و نمی‌رفتند.

مشغول غیر خدا نمی‌شوند، دائماً این دل مشغول خداست البته از خدا لذت می‌برد، البته نه اینکه دنیا نداشتند می‌خوردند، می‌آشامیدند، اتفاقاً اینها بیشتر لذت می‌بردند. یک حالتی دنیا دارد که هر چی کمتر به طرفش بروی لذتش بیشتر است مثلاً وقتی انسان گرسنه می‌شود، خوردن نان خشک هم برای او لذت دارد؛ مثلاً وقتی کسی دائماً چلو کبابی است دیگر کم کم از چلو کباب هم زده می‌شود. یک کبابی رو دیدم برای خودش املت درست کرده بود دیگر از کباب خوشش نمی‌آمد. دنیا این گونه است وقتی زیاد درش فرو بروی، لذتش می‌رود اما وقتی کمتر به دنبالش باشی، خیلی لذت دارد، طبع دنیا این گونه است اما آخرت این طوری نیست. مخصوصاً لذت آنس با خدا.

امام صادق(ع) می‌فرماید: مردم از خور و خوراک سیر و سیراب می‌شوند؛ ولیکن من از محبت و عشق خدا سیر نمی‌شوم. محبت‌های معنوی این گونه است مثلاً تا به حال دیدید مادری از بچه اش سیر شود. این محبت دائماً در دل او مخصوصاً در کودکی که طواف می‌کند و پروانه وار او را پرورش می‌دهد هست، می‌گوید حالا از دست این بچه سیر شدی، می‌گوید: نه، حالا محبت خدا چگونه است، خدا می‌داند.

در دنباله راوی می گوید: قسمت سوم کلام امام صادق علیه السلام شنیدم، می گوید: وقتی که قلب با صفا شود، از کدورت های دنیا، کینه، تکبر، حسادت و تخیلات بیرون بیاید، صفا پیدا کند، این دنیا برایش تنگ می شود. چرا؟ چون مزاحمت است برای انسان و نمی گذارد بیشتر به محبوبش برسد؛ بالاخره دنیا هم باید یک مقدار مادیاتش کامل شود، ولیکن حضرت علی علیه السلام می فرمود: قسم به خدا فرزند ابوطالب علاقه اش به مرگ از بچه به سینه مادر بیشتر است. چرا؟ وقتی حضرت علی علیه السلام م در دنیا است، مجبور است یک مقدار بخورد، بیاشامد و جنبه های جسمانی و بدنی را تأمین کند، برای این که این بدن مانع است و می خواهد نباشد تا یکسره پیش خدا باشد. و لذا قبل از شهادتشان تمنا داشتند از این دنیا بروند، مخصوصاً با مردمی که حضرت علی علیه السلام روبرو بودند، پشت به خدا و معنویت برای دنیایشان، چه گناه هایی، حضرت زهرا علیها السلام را از دستش گرفتند، چه جنایت های بزرگی انجام دادند. که دیگر قلبش آکنده از دنیا باشد و در این دنیا نباشد و لذا 3 روز قبل از رحلت و شهادتشان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دیدند و گلایه کردند از دست مردم زمان خودشان، حضرت هم بشارت دادند که سه روز دیگر میهمان ما هستی و خدا بهتر از این خلقی که منفور است هستند، به شما عنایت می کند، یعنی با ارواح پاک اولیا، خود پیامبر، حضرت حمزه سیدالشهدا و بدترین خلق دنیا بر آنها مسلط می شوند، مردمی که قدر آقا امیرالمؤمنین علیه السلام را نداشتند. البته این مسائل بود که برای حضرت معصومه علیه السلام هم سخت بود برادری مثل امام رضا علیه السلام را از او جدا کنند، از مدینه به خراسان به حسب ظاهر برای ولایت عهدی ببرند، دور از خواهران و برادران و محارم من جمله حضرت معصومه، دل خوش به امام رضا علیه السلام بود، دل خوش به خدا و جلوه های خدا که امام رضا علیه السلام می باشند، بود. و لذا بلند شد این همه مسافت دور را با یک عده ای از همراهیان و محارم حرکت کردند به اشتیاق دیدن برادرشان امام رضا علیه السلام، متأسفانه بنا بر نقلی در ساوه یا آوه جلوی اینها را گرفتند و عده ای از اینها را به شهادت رساندند و دیگر حالت مریضی و غم و غصه فراوان بر حضرت مسلط و مستولی شد تا اینکه مجبور شدند به شهر قم بیایند. می دانستند عده ای از شیعیان و محبین اهل بیت علیهم السلام در این سرزمین هستند، آمدند در همین سبطیه ماندند و مثل امروز غریبانه و مظلومانه در آرزو دیدار برادر را به سرای باقی شتافتند.